

روزهای بعد از واقعه

نهضت عاشورا و پیام بنیادین آن، یعنی ستم‌ستیزی و دادخواهی، همواره پشتوانه بسیاری از قیام‌ها و نهضت‌های شیعی در تاریخ اسلام بوده است...



نهضت عاشورا و پیام بنیادین آن، یعنی ستم‌ستیزی و دادخواهی، همواره پشتوانه بسیاری از قیام‌ها و نهضت‌های شیعی در تاریخ اسلام بوده است.

بی‌تردید، دستاورد قیام امام‌حسین(ع) و نقش آن در فروپاشی حکومت اموی، انکارناپذیر است اما از نگاهی دیگر عاشورا اندوخته‌ای نظری و عملی برای شیعیانی شد که همواره وضعیت اجتماعی و سیاسی زمانه خود را مثالی از عاشورا می‌دیدند؛ نیز بر همین اساس بود که انقلاب اسلامی پیروزی خود را مدیون این پشتوانه غنی است. با این حال عاشورا هنوز درس‌آموز و غنی می‌داند. در گفت‌وگویی که در پی می‌آید، دکتر رسول جعفریان، اسلام‌پژوه و متخصص در تاریخ شیعه کوشیده تا به پیامدهای نهضت عاشورا بپردازد.

به نظر شما، تأثیر عاشورا بر سقوط دولت اموی تا چه اندازه بود؟

فاصله سقوط دولت اموی با حادثه عاشورا 72 سال است و بنابراین ممکن است در وهله اول کسی بگوید که این نهضت تأثیری روی سقوط امویان نداشته است اما چنین تصویری نه با مبانی تغییرات و تحولات انقلابی سازگار است و نه با واقعیت تاریخ. به‌طور کلی، سقوط یک دولت، معلول تحولات آنی نیست بلکه ریشه در مسائلی دارد که ممکن است اساس و پایه آنها به چندین دهه پیش از سقوط بازگردد.

درباره تأثیر نهضت عاشورا در سقوط امویان دو مسئله مهم وجود دارد:

1 - زیر سؤال بردن اسلامیت دولت بنی‌امیه؛ این مطلب در سخنان حضرت امام‌حسین(ع) آنجا که به معرفی یزید و ویژگی‌های وی می‌پردازد فراوان است. آن حضرت با تعبیر «وَعَلِيَ الْإِسْلَامُ السَّلَام» اسلامیت دولت یزید و طبعاً دولت اموی را زیر سؤال می‌برد. امام، روی سگ‌بازی و مشروب‌خواری یزید انگشت می‌گذارد و از تغییر احکام و رواج بدعت‌ها سخن می‌گوید. دولت اموی که اساس آن با حیل‌گری معاویه آغاز شده بود، تلاش زیادی داشت تا خود را اسلامی نشان دهد. در اوج فساد اخلاقی حاکم بر دستگاه اموی، مسجdsازی وجود داشت.

عبدالملك در اوج حمله به حجاز و مسلط کردن حجاج بر مردم، جامع اموی می‌ساخت و مسجدالاقصی و مسجد صخره را در بیت‌المقدس تعمیر می‌کرد. حتی به عهد ولید مسجد پیامبر(ص) در مدینه را بازسازی و طلاکاری کردند. به علاوه فتوحات را پیش می‌بردند. به‌طور مسلم فتوحات عصر بنی‌امیه بیشتر از زمان خلفای اول و بیشتر از زمان عباسیان بوده. اما آیا اینها اسلامیت بود؟ پیشرفت فتوحات و اوضاع تمدنی جدای از آن است که یک دین اساس این دولت است و این دولت به آن باور جدی ندارد یا تفسیری از آن را ترویج می‌کند که با قرآن و معارف اصیل دینی منطبق نیست.

دولت اموی به جای آنکه به فکر حفظ هویت دینی مردم، حفظ اخلاق اسلامی، زنده نگاه داشتن عرفان حقیقی، رعایت عدالت اسلامی و رسیدگی به حقوق مردم باشد، برای به دست آوردن غنائم بیشتر کشورگشایی کرد و برای فریب مردم بود. درباره فتوحات هم باید توجه داشت که بسیاری از مسلمانانی که در جبهه‌های نبرد می‌جنگیدند- طارق بن زیادها و دیگران- شاید واقعا مجاهد فی سبیل‌الله بودند اما دیدگاه حجاج و سران دولت اموی چیز دیگری بود.

2- نکته دیگر درباره تأثیر عاشورا بر سقوط امویان، برخاستن مجدد علویان برابر امویان بود. این دو گروه رقیب یکدیگر بودند. بنی‌هاشم و شاخه علوی آن، به رسول‌خدا(ص) ایمان آوردند اما بنی‌امیه، دیر ایمان آورده و عامل ایمان آوردن آنان نیز، تصاحب قدرت بود. این رقابت میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه ادامه یافت. به جز این دو گروه، شخص دیگری مدعی حکومت و دولت نبود. از زمانی که معاویه در سال 40 خلیفه شد، با منکوب کردن کامل شیعیان و علویان، تصورشان بر این بود که هیچ جانشین دیگری برای خودشان وجود ندارد و تا ابد حکومت خواهند کرد. نهضت کربلا، نشان داد که علویان همچنان ایستاده و استوارند. یک انقلاب، بدون وجود یک جانشین مناسب برای دولت حاکم امکان تحقق ندارد. این جانشین باید خود را مطرح کند. علویان چه در کربلا و چه در نهضت زیدبن‌علی در سال 122 نشان دادند که رقیب جدی امویان هستند. اگر این نکته را کنار نکته اول بگذاریم، حاصل جمع خوبی را درباره نقش عاشورا در سقوط امویان خواهیم گرفت.

پس چرا علویان جانشین امویان نشدند؟

پاسخ این پرسش البته مهم است. علویان پس از حادثه کربلا، 2 شاخه شدند؛ یک شاخه رویکرد انقلابی از نوع نظامی آن را در پیش

گرفتند و شاخه دیگر رویکرد فرهنگی و مذهبی را پیشه خود ساختند. زید بن علی از نسل امام حسین مردی انقلابی بود. تنی چند از فرزندان امام حسن نیز همین روش را داشتند. زید بن علی که نفوذی در مردم داشت در جریان قیامش در سال 122 به شهادت رسید. فرزندش یحیی هم چند سال بعد کشته شد. موقعیت نوادگان امام حسن آن زمان چندان نبود که در رأس یک نهضت انقلابی فراگیر باشند. اما شاخه‌ای که رویکرد فرهنگی داشت، امام باقر و فرزندشان امام صادق (ع) بودند. این جریان قصد ایجاد انقلاب نداشت و بیشتر تشیع را به لحاظ فکری و مذهبی و معنوی رهبری می‌کرد و در آن شرایط کار انقلابی را به مصلحت نمی‌دانست. این یک طرف قضیه در پاسخ پرسش بالا، و نکته دیگر این بود که از حوالی سال 123 به بعد و شاید پیش از آن، بنی‌عباس که شاخه‌ای از بنی‌هاشم بودند، خود را از علویان جدا کردند و به تدریج با مکر و حیله به نام «؛الرضا من آل محمد» رهبری را در برخی مناطق در دست گرفتند. ابومسلم عامل آنها بود و او بود که خراسان را به اسم اهل بیت شوراند و رهبری را در دست گرفت و در دستان عباسیان گذاشت و خودش هم به دست آنان کشته شد. این مسئله هم نقش مهمی در این امر داشت که نه علویان بلکه عباسیان جانشین امویان شدند.

تفاوت قیام امام حسین با قیام‌های دیگری که در این دوره صورت گرفت، چیست؟ در فاصله سال 61 تا 132 قیام‌های مختلفی علیه امویان از سوی خوارج و همچنین شماری از عراقی‌ها صورت گرفت. قیام دیر الجمجم یکی از گسترده‌ترین آنها بود. خوارج نیز شورش‌های فراوانی به راه انداختند. اما واقعیت آن است که آن حرکت‌ها، یک تفاوت اساسی با قیام امام حسین (ع) داشت.

برای شرح این مطلب باید عرض کنم: از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است؛ نخست قیامی که فی‌حذف با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده آن همان‌جا بسته می‌شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق. البته ممکن است در عبرت‌های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود اما به هر حال پرونده آنها بسته می‌شود. دوم نوعی دیگر از قیام‌ها که تعدادشان واقعا انگشت‌شمار است، قیام‌هایی است که نوعی حالت اسوه برای دوره‌های بعد پیدا می‌کند. برای نمونه در تاریخ ایران، بدون آنکه قصد تشبیه قیام الهی امام حسین با آن را داشته باشیم، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. خب این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده است.

در ادبیات اسلامی، به‌ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین (ع) حالت نوعی الگو و اسوه را پیدا کرده و سبب جاودانه شدن آن شده است؛ یعنی از حالت یک واقعه، در یک زمان معین آن هم گذشته درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی‌زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. یکی از آثار آن این است که به عنوان یک امر مذهبی و اعتقادی و عاطفی با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او درآمده است. روشن است که شمار این قبیل قیام‌ها و شهادت‌ها اندک است.

در شهادت‌ها، می‌توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می‌شود و در عوض تعدادی از آنها حالت اسوه پیدا می‌کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است؛ چنانکه در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید دوم تا اندازه‌ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می‌افتد. نهضت امام حسین (ع) از این زاویه، به‌صورت قیامی درآمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزش‌هایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش‌های زمانی نبود؛ یعنی درست است که علیه یزید بود اما به قدری این ارزش‌ها کلی و فراگیر بوده و هست که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست.

بنابراین در زیارت وارث، امام حسین (ع) از زاویه تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه مسیر انبیاء مطرح می‌شود و وارث آنان تلقی می‌گردد. مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد؛ رهبر آن فردی با اهمیت و نواده پیامبر (ص) بود؛ حالت تسلیم‌ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر (ص) در حادثه یادشده به شهادت رسیدند.

به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگویی همه قیام‌های بعدی شد؛ درحالی‌که در دنیای اسلام، قیام‌های فراوان دیگری از سوی علویان و غیرعلویان صورت گرفت که هیچ‌کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به‌خود نگرفته است.

آیا قیام امام حسین (ع) تأثیری روی قیام‌های بعدی- چه دوره اموی، چه عباسی- داشت؟

باید توجه داشت که قیام امام حسین (ع) جدای از آنچه مربوط به عدم‌اجرای شریعت و مبارزه با منکر بود- همانگونه که عرض شد- در اصل خط بطلانی بر مشروعیت سلطنت بنی‌امیه بود. بنابراین یک بار دیگر، پس از تلاش‌های امام علی (ع) از سوی امام حسین (ع) که نواده پیامبر (ص) بود، بر این اصل تکیه شد که امامت، حق امویان نیست. این نکته‌ای است که قیام عاشورا آن را استمرار بخشید و سرلوحه برنامه سایر علویان مانند زید بن علی و فرزندش یحیی و دیگرانی بود که قیام را پیشه خود ساختند.

نکته دیگر شعارهایی بود که امام حسین (ع) مطرح کرد. اگر هدف امام را از قیام در سخنرانی‌های ایشان مرور کنیم، با آنچه به‌عنوان شعار در سایر قیام‌های شیعی- زیدی در دوره‌های بعدی آمده، به مقدار زیادی تطبیق می‌کند. این اهداف معمولاً در بحث بیعت مطرح می‌شود؛ یعنی مردمی که با یک رهبر انقلابی موافقت دارند، بر سر تحقق اهدافی با او بیعت می‌کنند. این بیعت از زمان پیغمبر (ص) بود و بعدها در زمان خلفای بعد هم تکرار شد چنان که در کربلا نیز. نخستین رکن بیعت در قیام‌های علوی، دعوت مردم به کتاب خدا و سنت رسول (ص) بود که به نوعی اشاره به عدم‌مشروعیت سنت خلفا بود؛ زیرا برای سنیان این ماجرا از زمان خلافت عثمان آغاز شده بود که مبنای بیعت عمل به کتاب خدا، سنت رسول و سنت شیخین باشد؛ چیزی که امام علی (ع) نپذیرفته بود.

قیام مسلحانه ضد حکومت جور و در جهت امر به معروف و نهی از منکر در شکل فراگیر آن، در همه این قیام‌ها مورد توجه است. این

هدف مهمی بود که امام حسین(ع) در قیامش مطرح کرد و اصولاً مشروعیت به آن داد. می‌دانیم که در میان جماعت اهل سنت، چنین چیزی مقبول نیست و اصولاً قیام مسلحانه پذیرفته نیست. طبعاً اصل مشروعیت جدایی از این است که در یک زمان خاص، قیام مسلحانه به مصلحت است یا نه.

نکته دیگر که از قیام امام حسین(ع) به قیام‌های بعدی نفوذ یافت، بیعت بر سر پذیرفتن امامت علویان بود که از ارکان نظریه سیاسی شیعه به حساب می‌آمد و همه‌جا گفته می‌شد امام باید از اهل بیت باشد. تعبیر رایج آن در اواخر دوره اموی «الرضا من آل محمد» بود. برای مثال در بیعت حسین بن علی معروف به شهید فخ که در سال 169 قیام کرد، آمده است: «ادعواکم إلی الرضا من آل محمد و علی أن نعمل فیکم بکتاب الله و سنه نبیه و العدل فی الرعیه، والقسم بالسویه». حتی در قیام توابعین هم این نکته را می‌یابیم که اظهار کردند اگر پیروز شدیم حکومت را به دست اهل بیت می‌سپریم. عدالت‌گرایی که با مفهوم تقسیم بالسویه عنوان می‌شد و از زمان امام علی(ع) رایج شده بود، در این بیعت‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت.

چرا قیامی مانند کربلا توسط امامان شیعه صورت نگرفت؟

عرض کردم که بعد از قیام کربلا، 2 رویکرد در میان علویان پدید آمد؛ یکی مشی انقلابی- نظامی که سبب قیام زید بن علی و بعدها نفس زکیه از نوادگان امام حسن مجتبی(ع) شد و رویکرد دوم، فرهنگی و مذهبی و سیاسی بود که امامان شیعه دنبال کردند. فلسفه این رویکرد این بود که آنان در شرایط حاکم بر دوره اموی و عباسی، قیام انقلابی را به مصلحت نمی‌دانستند بلکه به عکس روی کار فرهنگی و همزمان سیاسی اما در قالب‌های عمومی تأکید داشتند. در این دوره مبارزه با امویان و عباسیان، بیش از آنکه در جهت سرنگونی آنان و دستیابی به حکومت باشد، در جهت نجات اسلام اصیل از دست آنان و ارائه دین و مذهب صحیح به مردم برای حفظ آن برای نسل‌های آتی بود.

درباره تأثیر خاص امام حسین روی جامعه شیعه چه می‌توان گفت؟

جامعه شیعه، در ابعاد مختلفی تحت تأثیر حادثه عاشورا قرار داشته است اما اینکه تصور شود این تأثیر تنها در بعد سیاسی بوده، صحیح نیست. به عکس، تأثیر حادثه عاشورا، بیشتر در ابعاد غیرسیاسی بوده است. در اینجا البته مطلب، پیچیدگی خاصی پیدا کرده که نیاز به تبیین دارد.

روشن است که ائمه شیعه، تلاش زیادی در جاودانه کردن حرکت کربلا داشتند و تأثیر آن را وراثی یک اثر سیاسی صرف مخصوصاً قیام مسلحانه، بسیار بالاتر بردند. اولاً کوشیدند تا کربلا را میان امت جاودانه کنند و این با سنت روضه خوانی و زیارت دنبال شد. برای نمونه توصیه امام باقر(ع) به روضه خوانی در منا در ایام حج، یک نمونه قابل توجه است که مانند آن فراوان است. همچنین توصیه در رفتن به زیارت کربلا و حتی برابردانستن آن با حج بلکه افضل بودن بر آن در ادامه همین جاودانه سازی بود. انشای زیارت‌نامه‌ها، بُعد دیگر این امر را تشکیل می‌داد. اینها در اسوه کردن حادثه کربلا اهمیت زیادی داشته است. اکنون پرسش این است: آیا ائمه از این مسئله، اهداف سیاسی داشته‌اند یا نه؟ بدون تردید باید گفت داشته‌اند؛ یعنی همه اینها زمینه‌ای برای همراه ساختن یک شیعه با اهداف امام حسین(ع) بوده است.